

امکان یا امتناع همگرایی قاره‌ای در آسیا

هادی سلیمانپور^۱

عباداله مولایی^۲

آسیا به رغم برخورداری از برخی مولفه‌های قدرت نظیر سرزمین، جمعیت و بازارهای وسیع، سهم اندکی در سیاست و اقتصاد جهانی دهه‌های گذشته داشته است. با این همه، امروزه قاره کهن از رهگذر توسعه اقتصادی تاریخی خود مجدداً به مرکز تاریخ جهان بازگشته و به عنوان یک بازیگر جهانی از نقشی تعیین کننده در نظام بین الملل برخوردار شده است. همگرایی منطقه‌ای روند و بعدی دیگر از سیاست آسیایی است که به ارتقاء جایگاه بین المللی این قاره مدد رسانده است. به همین سبب، یکی از پرسش‌های مهم مناظره‌های بین المللی جاری این قاره به "امکان یا امتناع همگرایی قاره‌ای" در آسیا مربوط می‌شود.

نگارندگان در پاسخ به این پرسش به بازنگری روایت‌های مختلف منطقه‌گرایی در آسیا و چشم انداز قاره‌ای این فرایند پرداخته‌اند. بر مبنای یافته‌های این مقاله، کشورهای آسیایی از منابع و انگیزه‌های کافی برای تمهید مقدمات همگرایی قاره‌ای پایدار از رهگذر برقراری نسبت معنادار بین تجربه‌های منطقه‌گرایی‌های مختلف در آسیا برخوردار می‌باشند. به همین سبب، همگرایی آسیایی یک امکان برای آسیایی‌ها در دورانی محسوب می‌شود که به "سده آسیایی" شهرت یافته است.

واژگان کلیدی: چرخش آسیایی، همگرایی آسیایی، هویت آسیایی، امنیت آسیایی، منطقه‌گرایی و نظام بین الملل.

^۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، ایران.

Email:hadi.soleimanpour@gmail.com

Email:edhmlaiei@yahoo.com

^۲. استادیار مدعو دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۲۷

مقدمه

تحول تاریخی آسیا از سرفصل‌های اصلی روابط بین الملل روزگار ما است. پایان جنگ سرد افق جدیدی در تاریخ آسیای معاصر گشود و زمینه تدریجی بازگشت قاره کهن به مدار اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی را فراهم آورد. این روند با آغاز سده بیست و یکم شتاب و ژرفای بیشتری یافت. آسیا با برخورداری از مولفه‌ها و مشخصه‌های نقش آفرین تاریخی، ژئوپلیتیک، تمدنی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به یکی از مراکز ثقل روابط بین‌الملل مبدل می‌گردد. تعابیر و استعاره‌های متنوعی مانند "جابه‌جایی قدرت از غرب به شرق" و "انتقال کانون ژئوپلیتیک جهانی از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام" جملگی نشانگر ورود قاره کهن به فصل جدیدی از تاریخ قدرت‌نمایی جهانی می‌باشد. پیدایی قدرت‌های نوظهور و بازگشت مجدد قدرت‌های منطقه‌ای آسیا به کانون سیاست جهانی، چشم‌انداز متفاوتی در افق نظام بین‌الملل ترسیم نموده است.

در این رهگذر، حاکمیت تدریجی منطقه‌گرایی اقتصادی بر شرق و غرب قاره کهن از جمله موضوعات مهمی می‌باشد که اینک در ادبیات سیاست آسیایی و سیاست جهانی مورد توجه قرار گرفته است. نظر به این که همگرایی منطقه‌ای نیز در مقام تجربه اقتصادی و سیاسی مناطق و حوزه‌های جغرافیایی مختلف آسیایی نقش شاخصی در ارتقای جایگاه بین‌المللی این قاره ایفا نموده است، یکی از پرسش‌های مهمی که در این رهگذر توجه برانگیز شده است امکان یا امتناع منطقه‌گرایی در سطح قاره‌ای در آسیاست. به بیان دیگر، سوال اصلی این است که آیا آسیایی‌ها از امکان شکل‌دهی به همگرایی قاره‌ای و پیروی از آموزه‌های نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای برای نیل به وحدت، یکپارچگی و نوعی هویت آسیایی برخوردارند؟ آیا مناطق جغرافیایی مختلف آسیایی می‌توانند مکمل یکدیگر گشته و آسیایی‌ها را از هویتی متمایز در قالب "وحدت در کثرت" در سده جاری برخوردار سازند؟

نگارندگان مقاله حاضر با تبدیل این پرسش به نقطه عزیمت بررسی امکان و امتناع شکل‌دهی به همگرایی منطقه‌ای در قاره آسیا به واکاوی سرشت و سرنوشت منطقه‌گرایی در آسیا پرداخته‌اند. بر مبنای یافته‌های این مقاله به رغم کثرت، تفاوت و تنوع منطقه‌ای آسیا و موانع و چالش‌های موجود، تجارب همگرایی در جنوب شرقی و غرب این قاره مبین این واقعیت است که همگرایی آسیایی هم امکانی در افق و هم لازمه قدرت‌یابی و نهادینه شدن

آثار جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل و چرخش آسیایی در سیاست و اقتصاد بین‌الملل به شمار می‌آید.

نظر به اهمیت تاریخی تحول و قدرت‌یابی آسیا در نظام بین‌الملل، شناخت چشم‌انداز منطقه‌گرایی در این قاره افزون بر آسیا شناسی می‌تواند در فهم نظام بین‌الملل نوظهور نیز سودمند باشد. چرخش آسیایی در نظام بین‌الملل، مبانی نظری همگرایی، منطقه‌ای، درس‌های جهانی همگرایی منطقه‌ای، فلسفه وجودی منطقه‌گرایی آسیایی، چالش‌های همگرایی آسیایی و افق‌های همگرایی آسیایی مهم‌ترین گفتارهای نوشتار حاضر را تشکیل می‌دهند.

چرخش آسیایی در نظام بین‌الملل

پایان جنگ سرد نقطه عطفی دوران‌ساز در تاریخ معاصر ایجاد نمود. یکی از مختصات شاخص این دوران چرخش تاریخی به نقش‌آفرینی قاره آسیا در معادلات اقتصادی و سیاسی جهانی باز می‌گردد. حضور مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور در این حوزه، جابه‌جایی ژئوپلیتیک مرکز ثقل قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام و تبدیل قاره کهن به کانون قدرت اقتصادی نظام بین‌الملل سبب شده است تا توصیف سده بیست و یکم در قالب تعبیر "سده آسیایی" در ادبیات سیاست و اقتصاد بین‌الملل این دوران رواج گسترده‌ای یابد (Shaw, Cooper and Antkiewicz, 2007).

تبدیل منطقه آسیا و اقیانوس آرام به مرکز جاذبه روابط بین‌الملل یکی از مهم‌ترین تغییرات نظام بین‌الملل در چهارصد سال گذشته به حساب می‌آید. آسیا اینک در کانون ژئوپولیتیک جهانی قرار گرفته و از موقعیت محوری در صحنه بین‌المللی برخوردار شده است. در پرتو این تحول، قاره کهن دوران متفاوتی را به عنوان مرکز جدید قدرت و نفوذ اقتصادی و سیاسی بین‌المللی در تاریخ معاصر تجربه می‌نماید. آسیا در دهه گذشته در مجموع ۵۶ درصد از جمعیت جهان، ۲۵ درصد از تولید ناخالص جهان، ۲۲ درصد از تجارت بین‌الملل را به خود اختصاص داده بود (Casarini, 2008:62).

این ارقام مرتباً در حال افزایش است. در یک چشم‌انداز تاریخی و بر اساس مطالعات موجود تا سال ۱۸۲۰ حدود ۵۰ درصد تولید جهان به هند و چین متعلق بود. در آن دوران که جمعیت و سرزمین و منابع عوامل اصلی تولید در آسیا محسوب می‌شدند، چین ۳۵ درصد و

هند ۱۵ درصد از تولید ناخالص جهان را در اختیار داشتند. کسری موازنه تجاری قدرت هژمون آن زمان یعنی انگلستان با چین و هند و در مجموع با آسیا به تصرف و استثمار بخش‌های عمده‌ای از این قاره منجر گردید و ادامه استعمار موجب شد تا وضعیت تولید در هند و چین و به شکل عمومی در آسیا تغییر یافته و دچار افول گردد. انقلاب صنعتی و سپس انقلاب فناوری این افول را شدت بیشتری بخشید (Marelli and Signorelli, 2011) به طوری که در سال ۱۹۸۰ فقط ۵ درصد از تولید ناخالص ملی جهان در اختیار این دو کشور بود. با تغییر الگوهای تولید و به نتیجه رسیدن نهضت استعمارزدائی در آسیا سهم تولید آسیا در اقتصاد جهان احیا گردید و پیش بینی می‌گردد تا سال ۲۰۵۰ آسیا و آفریقا محور تولید جهان گردد (Nandu Nandkishore, 2012).

در یک چشم انداز تاریخی، نظام بین الملل دوران معاصر نظام غرب محور بوده است و اروپا و آمریکا در بساختن و تداوم آن نقش اساسی برعهده داشته‌اند. آسیا در این دوران به حاشیه نظام بین الملل رانده شده و قدرت‌های آسیایی در مدار استعمار کشورهای غربی قرار گرفتند. از انقلاب صنعتی بدین سو اروپا با غلبه بر آسیا و جهان به شکل‌دهی به سازوکارها و هنجارهای حکمرانی بین المللی پرداخت. آسیا که در دوران معاصر به رغم برخورداری از برخی مولفه‌های قدرت نظیر سرزمین و جمعیت، سهم اندکی در سیاست و اقتصاد داشت اینک به واسطه توسعه اقتصادی مجدداً به مدار تاریخ بازگشته و برای نخستین بار در تاریخ مدرن از ظرفیت لازم ایفای نقش در نظام بین الملل برخوردار شده است. احیای اقتصادی آسیا و کاهش نسبی نفوذ اقتصادی جهان غرب به سهم خود نقش مهمی در فرایند چرخش قدرت اقتصادی در نظام بین الملل و ارتقاء جایگاه سیاسی و ژئوپلیتیک قاره کهن در سیاست جهانی برعهده داشته است. در این معنا، قدرت بین المللی دیگر تنها به حوزه جهان محدود نمی‌شود، بلکه آسیا در مقام کانون نوظهور قدرت به نقش آفرینی بیشتر در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی جهانی چشم دوخته است.

ملت‌های آسیایی برای نخستین بار در تاریخ مدرن از قدرت لازم برای ایفای نقش فعال در نظام بین الملل و شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای برخوردار شده‌اند. در پی بحران مالی شرق آسیا در ۱۹۹۷ از میزان اتکای آسیای شرقی به آمریکا در مقام ضامن امنیتی، شریک تجاری و سرمایه‌گذار کاسته شده است. نوعی احیای هویت آسیایی در این زمینه نقش موثری داشته است. در دوره جنگ سرد نمادهای هویت آسیایی به ویژه در قالب نهادهای

منطقه‌ای بسیار کم رنگ می‌نمود. میراث این دوره به تثبوت و جدایی و واگرایی در قاره بر اساس معیارهای نظام دوقطبی منجر شده بود (Green, 2008: 181).

درس آموزی از بحران مالی شرق آسیا در سال‌های پایانی قرن بیستم موجب آمادگی بهتر این قاره در مواجهه با بحران مالی و اقتصادی اخیر جهان گردید به نحوی که آسیا به عنوان "لنگرگاه اقتصاد جهان" از طرف اروپا و "بخش مهمی از راه حل" از طرف آمریکا قلمداد گردید.

چرخش آسیایی سبب شده است تا جایگاه، اثرگذاری و نقش آفرینی آسیا در نظام بین‌الملل به یکی از مضامین اصلی مناظره‌های مربوط به جابه‌جایی قدرت در سیاست جهانی تبدیل شود. چنان که توسعه اقتصادی، آسیا را به مرکز جهان در حال توسعه تبدیل نموده و الگوی توسعه‌گرایی آسیایی را به یکی از سرمشق‌های نظری درخور اعتناء مبدل ساخته است. آسیا در مقام خاستگاه و کانون اصلی قدرت‌های نوظهور در دوران جدید از منافع و اولویت‌هایی جدید برخوردار شده است. در این معنا موضوع قدرت‌یابی آسیا با پیدایی قدرت‌های نوظهور این قاره گره خورده است و در پرتو آن بررسی می‌شود (White, 2011).

به بیان دیگر چرخش قدرت در نظام بین‌الملل می‌تواند به بازسازی نظم جاری منتهی شده و آثار و پیامدهای استراتژیک و ژئوپلیتیک دوران سازی در پی داشته باشد. از نظر ژئوپلیتیک آسیا و قدرت‌های محوری آن خواهان نقش آفرینی در عرصه‌های مختلف نظام بین‌الملل می‌باشند. این امر می‌تواند زمینه‌ساز فراخوان آسیایی برای بازنگری و تجدید ساختار نهادهای سیاسی و مالی بین‌المللی همانند سازمان ملل و نهادهای برتون وودزی گردد تا نظام بین‌الملل و نهادهای آن بازتاب و ترجمان این چرخش باشند.

از این رو، بازگشت آسیا به مرکز سیاست جهانی و قدرت‌یابی اقتصادی و سیاسی این قاره یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام بین‌الملل غرب محور در سده بیست و یکم به شمار می‌آید. فرایند قدرت‌یابی اقتصادهای نوظهور به ویژه در آسیا ساختار اقتصاد، تجارت و نظام مالی بین‌المللی را تحت تاثیر قرار داده است. این فرایند از بحران مالی ۲۰۰۸ بدین سو شتاب بیشتری یافته است. با این همه باید توجه داشت که آسیا و قدرت‌های نوظهور آن تنها به چین و هند محدود نمی‌شود و فهم روابط بین‌الملل آسیا در گرو ترسیم تصویری تمام عیار از تحول این قاره و توجه به نقش و جایگاه و چشم‌انداز قدرت‌نمایی سایر بازیگران نیز می‌باشد.

جابه‌جایی نسبی ثروت و قدرت از آتلانتیک شمالی به آسیا و گرایش قدرت‌های نوظهور این قاره به ایفای نقش بیشتری در سیاست جهانی، قدرت‌های حافظ وضع موجود را به انطباق با توزیع و آرایش جدید قدرت ناگزیر ساخته است. به همین سبب قدرت‌های مزبور درصدد برآمده‌اند تا با حضور در معادلات آسیایی و مدیریت هنجاری چرخش آسیایی، سمت و سوی متفاوتی به تحولات و معادلات این حوزه بخشیده و مانع از آن شوند که همگرایی آسیا به چالشی علیه منافع این قدرت‌ها تبدیل گردد.

برژینسکی در همین رهگذر، در تفسیر اخیر خود از چشم‌انداز سیاست جهانی، ایده غرب گسترده را در مقابل ایده شرق گسترده دوران نومحافظه‌کاران می‌نشانند. در این قرائت از غرب گسترده، آمریکا، اروپا، اوراسیا، روسیه و ترکیه در یک مجموعه به احیای و بازیابی نظام بین‌الملل غرب محور مدد می‌رسانند. وی معتقد است، غرب برای نیل به این هدف اولاً نبایستی اجازه دهد آسیا چین محور شود و ثانیاً باید نقش یک موازنه‌گر را بین چین، هند و ژاپن به‌عنوان قدرت‌های اصلی شرق آسیا ایفا نماید (Brzezinski, 2012).

به هر روی تردیدی نیست که آسیا اگرچه در مقام بازیگر و قدرت اقتصادی برجسته وارد سده بیست و یکم شده است، اما موقعیت نوظهور این قاره به‌طور طبیعی ترجمان سیاسی نیز داشته و به ارتقای جایگاه ژئوپلیتیک آسیا انجامیده است. قدرت‌های آسیایی به رغم همه اختلافات و رقابت‌های خود ناگزیرند تا برای حفظ جایگاه این قاره که مفر قدرت‌نمایی آنهاست به همگرایی و تفاهم قاره‌ای گرایش یابند. تجربه بین‌الملل قدرت‌های آسیایی در سال‌های اخیر نمایانگر این نکته است که این قدرت‌ها به رغم چندپارچگی، منافع متفاوت، اختلاف آراء و دیدگاه و رهیافت و رقابت‌های ضمنی، در برابر چالش‌های مشترک دارای اشتراکاتی هستند که به مبنای همکاری آنها تبدیل شده است.

براین مبنای بدیهی است آسیا و قدرت‌های آسیایی تلاش خواهند داشت تا متناسب با میزان قدرت‌یابی خود به پیشبرد و تحقق اولویت‌های بین‌المللی خود مبادرت ورزند و فرجام این تکاپو نیز به تغییراتی در آرایش و سرشت نظام بین‌الملل منجر خواهد شد. به نظر می‌رسد آسیایی‌ها درصدد مدیریت صلح‌آمیز این چرخش تاریخی از طریق نهادهای همکاری‌های چند جانبه و همگرایی منطقه‌ای هستند.

مبانی نظری همگرایی منطقه‌ای

بررسی مبانی نظری منطقه‌گرایی در روابط بین‌الملل به ارزیابی و درک تجربه همگرایی منطقه‌ای در آسیا هم کمک می‌نماید. همگرایی و واگرایی از کهن‌ترین مشخصه‌های سیاست جهانی بوده‌اند. با این همه، همگرایی منطقه‌ای و منطقه‌گرایی به یکی از فرایندهای نوپدید روابط بین‌الملل از نیمه دوم سده بیستم بدین سو تبدیل شده است. خاستگاه نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای به تجربه همکاری بین اروپایی پس از جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. منطقه‌گرایی زمینه‌ها و ابعاد مختلفی را دربر گرفته و از اقتصاد تا سیاست نوسان داشته است. در این معنا، همگرایی اقتصادی در مقام نقطه عزیمت همگرایی منطقه‌ای همزمان اهرمی برای نیل به اهداف سیاسی محسوب می‌گردد.

از سوی دیگر، همگرایی منطقه‌ای پدیده چند وجهی بوده و می‌تواند در قالب صورت‌بندی‌ها و اشکال مختلف تبلور یابد. تشکیل اتحادیه گمرکی، ایجاد منطقه آزاد تجاری، تاسیس بازار مشترک، تمهید مقدمات جریان آزاد گردش کار، سرمایه و نیروی انسانی، شکل‌دهی به اتحادیه اقتصادی و پولی واپسین مرحله همگرایی اقتصادی است که در مراحل بعدی می‌تواند به اتحادیه سیاسی و همگرایی امنیتی منتهی گردد. همگرایی منطقه‌ای شیوه‌ای است که به غلبه بر جنگ و منازعه سیاسی، حل و فصل اختلافات دولت‌ملت‌های رقیب و سوق دادن آنها به مسیر منافع مشترک معطوف می‌باشد.

همگرایی منطقه‌ای فرایندی صلح‌آمیز و ارادی و داوطلبانه است، اما الزاماً فرایندی خطی نبوده و از الگوی واحدی پیروی نمی‌نماید. همگرایی با تعداد محدودی از کشورها آغاز و ممکن است به حوزه‌های جغرافیایی وسیعی گسترش یابد. تامین مطلوب‌تر منافع دوجانبه و بین‌المللی دولت‌های عضو فلسفه وجودی همگرایی منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد. از این منظر، همگرایی منطقه‌ای که فرایند همگرایی دولتهای ملی مستقل است می‌تواند با انگیزه‌های متفاوتی از جمله دلایل اقتصادی و ژئوپلیتیک آغاز شده و مسیرهای متفاوتی را طی نماید. اگرچه بازیگران مهم منطقه‌ای به دلیل برخورداری از وزن و جایگاه متمایز نقش اثرگذاری در مدیریت این فرایند برعهده دارند، اما در مجموع همه اعضا ناگزیر هستند با توجه به فرایند اجماع‌سازی و رویه تصمیم‌گیری مشترک از رفتار متوازنی پیروی نمایند.

در تجربه اروپایی، محور آلمان و فرانسه و یا محور آلمان، فرانسه و انگلیس مانع هژمونی کشور خاصی شده است. وانگهی در همگرایی اروپایی مولفه‌های بین‌المللی و عوامل

خارجی یعنی تهدید شوروی و جانبداری آمریکا نیز در پیشبرد این فرایند نقش داشت. در آسیا نیز خروج از منطق وابستگی ژئوپلیتیک به غرب انگیزه مناسبی برای گام نهادن در مسیر همگرایی فراهم ساخته است. با این همه، تردیدی نیست که همگرایی منطقه‌ای با همکاری در عرصه‌های کارکردی آغاز می‌شود که از حساسیت سیاسی کمتری برخوردار است. دستاوردها و مزایای این همکاری موجب می‌شود تا اعضای یک نهاد منطقه‌ای به تداوم همگرایی و تعمیم آن به دیگر عرصه‌ها ترغیب شده و اقبال نشان دهند. نهادسازی و هنجارسازی از دیگر مولفه‌های همگرایی منطقه‌ای است. همزمان اگرچه مکمل بودن اقتصادهای کشورهای عضو نیز حائز اهمیت می‌باشد، اما همگرایی منطقه‌ای با اعضای برخوردار از سطوح متفاوت توسعه یافتگی هم امکان پذیر است (Schmitte and Kim, 2008)

نظریه پردازان نظریه‌های همگرایی با تبیین علل پیدایی همگرایی منطقه‌ای در اروپای غربی درصدد برآمدند تا با ارائه الگوهای نظری جهت انطباق نظریه و واقعیت پرتو تازه‌ای بر مسیر این فرایند نوپدید افکنده و ره آموز تحول آن گردند. همگرایی منطقه‌ای پس از موفقیت‌های تجربه اروپایی دوره جنگ سرد در بسیاری از مناطق جغرافیایی دیگر هم با اقبال مواجه شده و به فرایندی جهانی تبدیل گردید. منطقه‌گرایی از آغاز تاکنون دو موج متمایز را تجربه نموده است. نخستین موج این فرایند به دوره جنگ سرد بازمی‌گردد که طی آن نهادهای همکاری منطقه‌ای در اروپا در قالب جامعه ذغال و فولاد اروپایی، جامعه اقتصادی اروپایی تا اتحادیه اروپایی تاسیس و تحول یافتند. روایت اروپایی از همگرایی منطقه‌ای با توجه به برخی کاستی‌ها در دهه هفتاد به بن بست کشانده شد، اما مجدداً در پایان دهه هشتاد و دوره پساجنگ سرد احیاء گردید.

در یک چشم انداز تاریخی در دوره پس از پایان جنگ جهانی دوم، اروپایی‌ها در پاسخ به چالش‌ها و الزامات زمانه به ویژه تداوم رقابت‌های قدرت‌های بزرگ اروپایی، بحران ملی‌گرایی، تبدیل قاره اروپا به میدان رویارویی قدرت‌های نوظهور غیر اروپایی و زوال جایگاه پیشین این حوزه در سیاست جهانی به پیشبرد طرح‌های همکاری‌جویانه جهت فایق آمدن بر این چالش‌ها پرداختند. اروپا در پی بن بست سیاست موازنه قوای سده نوزدهمی و تجربه منفی رقابت‌ها و ستیزه‌جویی‌های لگام‌گسیخته دولت ملت و ستفالیایی تلاش نمود با فاصله‌گزینی از تجربه پیشین سیاست اروپایی با پررنگ‌تر ساختن وجه همکاری‌جویانه دولت

ملت‌های اروپایی به ادغام حاکمیت‌های اروپایی در یک نهاد اروپایی به منظور تقویت نفوذ و بازیابی جایگاه بین‌المللی خود پردازد.

این چرخش نقطه عزیمتی در سیاست اروپایی سده بیستم ایجاد نموده و اروپایی‌ها را از ابزار قدرتمندی در اقتصاد و سیاست بین‌المللی برخوردار ساخت. تجربه همگرایی نتایج مثبت و دستاوردهای متنوعی در پی داشت. در این دوره رهیافت کارکردگرایانه ملهم از سنت پوزیتیویستی در مطالعه سیاست اروپایی غلبه چشمگیری داشت. کاربست منطق کارکردگرایانه در همگرایی منطقه‌ای در اروپا بر اولویت "امر اقتصادی" بر "امر سیاسی" و تبدیل سیاست به متغیر وابسته اقتصاد و حاکمیت منطق بازار برای پیشبرد طرح سیاسی اروپا استوار بود (Hoffmann, 1994:16).

پیدایی "جامعه اقتصادی اروپا" برخی از مفاهیم و آموزه‌های نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل را با چالش مواجه گرداند. به همین سبب، پیروان سنت واقع‌گرایی که به پدیده‌های سیاسی و بین‌المللی در چارچوب مفاهیم دولتمداری، قدرت، موازنه قوا، حاکمیت، منافع ملی و نهادهای بین‌المللی می‌پرداختند، در ابتدا اعتنای چندانی به تجربه همگرایی اروپایی نشان ندادند. رهیافت‌های دولت‌محور ملهم از این سنت، هویت‌ها را با منافع دولت‌ها یکسان تلقی نموده و نهادهای بین‌المللی را نیز ترجمان منافع دولت‌ها به شمار می‌آورد. بنابراین، نقش نهادها در شکل‌دهی و یا بازتعریف هویت‌های سیاسی و بین‌المللی توجیهی بر نمی‌انگیخت.

با این همه، فرایند همگرایی اروپا در مقام پدیده نوظهور سیاست جهانی به تدریج مورد توجه برخی پژوهشگران سیاست بین‌الملل قرار گرفت و نظریه‌پردازان این حوزه پژوهشی یا به تحلیل این فرایند در چارچوب آموزه‌های واقع‌گرایی و دولت‌محور پرداختند و یا با الهام‌پذیری از سنت ایدئالیستی به طرح چارچوب‌های مفهومی و تحلیلی متفاوتی برای تبیین همگرایی اروپایی گرایش نشان دادند. از این رو، رهیافت‌های سنتی ادبیات همگرایی اروپایی همواره در چارچوب دو سرمشق نظری کارکردگرایی (ملهم از سنت لیبرالی و ایدئالیستی) و رهیافت بین‌دولتی (نماد سنت واقع‌گرایی) در نوسان بوده است. سرمشق نظری نخست در دهه ۶۰ و دیگری در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در مطالعه همگرایی و هویت اروپایی از غلبه نسبی برخوردار شدند.

نظریه‌پردازی در فضای سنت کارکردگرایی ملهم از علوم اجتماعی، شاخص‌ترین تکاپوی نظری بود که در طرح شرایط امکان همکاری فراملی دولت-ملت‌های اروپایی به میانجی فرایندهای "نهادسازی"، "جامعه‌پذیری" و "فرهنگ‌پذیری" نقش‌آفرین گشت. کارکردگرایی که برآیند تحلیل‌های دیوید میترا نی از وحدت اروپا در دوران بحرانی بین دو جنگ جهانی به شمار می‌رفت، نخستین رهیافت نظری بود که درصدد تبیین و مفهوم‌پردازی همگرایی اروپایی برآمد. میترا نی معتقد بود، وابستگی متقابل بین‌المللی با ایجاد مجموعه نهادهای کارکردی به حل مسائل اقتصادی و فنی فرامرزی مدد می‌رساند. (Mitraný, 1975)

کارکردگرایان که از منتقدان جدی نظام دولت-ملت بودند با بیان ناتوانی این واحد سیاسی در سیاست اروپایی بر اهمیت شکل‌دهی به عادات همکاری فرامرزی برای حل مسائل معاصر تأکید ورزیده و انتقال از "عصر دولت ملی" به "عصر دولت فراملی" را مانند انتقال از "عصر ماقبل صنعتی" به "عصر صنعتی" ارزیابی نمودند. این طیف امیدوار بودند همکاری مبتنی بر آموزه‌های رفاه‌محور به تدریج جایگزین جستجوی بی‌پایان قدرت به عنوان انگیزه غالب در روابط بین‌الملل گردد (Deutsch, 1968:208).

آنان با الهام‌پذیری از آموزه‌های نظریه‌های نوسازی از نقش ملی‌گراهای اروپایی در تکوین هویت‌های پردگرایانه و دامن‌زدن به منازعات سیاسی بین‌اروپایی انتقاد نمودند. به همین سبب، این نظریه وجه پررنگ هنجاری داشته و پژوهشگران و سیاستگذاران اروپایی ملهم از آن از مفهوم "ابردولت اروپایی" و فرسایش هویت‌های ملی به سود هویت فراملی اروپایی جانبداری نمودند زیرا معتقد بودند برچیده‌شدن مرزها، همگرایی اقتصادی و انعطاف پذیر شدن حاکمیت‌ها به اروپای واحد برخوردار از هویت مشترک منتهی خواهد شد.

ارنست هاس از چهره‌های اصلی نوکارکردگرایی بود که در ادامه سنت کارکردگرایی از نقش نخبگان سیاسی در شکل‌دهی به فرایند همگرایی در اروپا جانبداری نمود. وی با اعلام این نظر که ایجاد نهادهای اقتصادی می‌تواند با تعمیم دستاوردهای همگرایی در یک حوزه به سایر حوزه‌ها، زمینه را برای هویت جدید اروپایی فراهم آورد، در تحرک بخشیدن به این تکاپو نقش برجسته‌ای برعهده گرفت. هاس بر این باور بود که نیل به هویت صلح‌آمیز اروپایی در گرو ایجاد نهادهای بین‌المللی قرار دارد. در این معنا، ایجاد نهادهای بین‌المللی وحدت‌گرا و تبدیل آنها به چارچوب ارجاعی مشترک میان مردمان دولت‌های عضو، زمینه‌ساز نظم اجتماعی اروپایی می‌گردد. بنابراین برای ممانعت از بروز منازعات سیاسی مجدد در اروپا

باید با ایجاد نهادهای فراملی زمینه همگرایی هویت‌ها و همکاری دولت‌ها را از طریق نهادسازی اروپایی فراهم آورد (Haas, 2004:2).

از دید نوکارکردگرایان، همگرایی اروپایی از حوزه‌های متعارف مانند روابط تجاری آغاز و به تدریج با تعمیم به حوزه‌های حساس حاکمیت ملی مانند سیاست خارجی و دفاعی زمینه را برای فرسایش ملی‌گرایی و پیدایی اجتماع سیاسی فراملی فراهم می‌نماید. چه آنکه در منطق نوکارکردگرایی "الگوی اجتماع‌سازی به مدیریت سیاست‌های مشترک، جذب منافع نخبگان اقتصادی و انتقال وفاداری از سطح ملی به سطح منطقه‌ای منتهی می‌شود" (Wallace, 1990:61).

با این همه، سنت نظری کارکردگرایی و نوکارکردگرایی نتوانست تبیین تمام‌عیاری از فرایند و فرجام همگرایی اروپایی ارائه نماید. رکود همگرایی اروپایی در دهه ۶۰ و تسری نیافتن آثار همگرایی اقتصادی به حوزه سیاست در این دوره و عدم تحقق پیش‌بینی‌های نوکارکردگرایان در باب تغییرات هویتی در جامعه اقتصادی اروپا، این نظریه را به بن‌بست راند. همچنین به‌رغم احیای آموزه‌های نوکارکردگرایانه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، رویای نوکارکردگرایانه هویت اروپایی و تبدیل جامعه اروپا به "بردولت اروپایی" برخوردار از هویت فراملی با رکود مواجه گردید.

هاس در تاملات نظری بعدی خود از نظریه "تغییر هویت" فاصله گرفت. با وجود این، طرح برخی مفاهیم مرتبط با هویت در قالب اجتماع سیاسی اروپایی، وفاداری شهروندان به نهادهای اروپایی و مانند آن مبین اهمیت مفهوم هویت در ادبیات نوکارکردگرایانه بود. وی با مفهوم‌پردازی رهیافت فراملی‌گرایی نقش مهمی در جهت‌دهی و الهام‌بخشی به نسلی از نظریه‌پردازان همگرایی اروپایی ایفا نمود. حاصل این نقش‌آفرینی، همسویی معنایی همگرایی اروپایی با نوکارکردگرایی بوده است. بعدها دیگر پژوهشگران به ارزیابی مجدد نقش نظریه‌پردازی هاس در شکل‌دهی به فرایند همگرایی اروپایی پرداخته و سهم و جایگاه نوکارکردگرایان را به رسمیت شناختند.

رهیافت بین‌دولتی نظریه‌ای است که استانیلی هافمن در دهه ۶۰ و در پاسخ به رکود فرایند همگرایی اروپایی و بن‌بست نظریه نوکارکردگرایی در تبیین این فرایند ارائه نمود. هافمن با به چالش کشاندن داعیه فرسایش دولت‌های ملی در ادبیات نوکارکردگرایی، دوام دولت - ملت‌های اروپایی را مورد تأکید قرار داد. از نظر وی دولت‌های اروپایی مدیریت مسیر

همگرایی اروپایی را عهده‌دار بوده و همگرایی حاصل رفتار عامدانه و آگاهانه دولت‌ها و نه پیامد منطق فن سالارانه نوکارکردگرایی می‌باشد (Hoffmann, 1966).

بدین‌سان، رهیافت بین‌دولتی منظر تحلیلی بدیلی برای فهم همگرایی اروپایی ارائه نمود. از این منظر، نهادهای اروپایی قدرت خاصی نداشته و از توان شکل‌دهی به هویت فراملی برخوردار نمی‌باشند. میلوارد نیز در همین رهگذر معتقد است، همگرایی اروپایی نه تنها به افول دولت‌های ملی منتهی نشده، بلکه به تقویت آن‌ها نیز مدد رسانده است. به تعبیر وی، همگرایی اروپایی موجب رهایی دولت‌های ملی از بحران شده است (Milward, 1992). رهیافت بین‌دولتی، همگرایی اروپایی را با اراده دولت‌های اروپایی گره‌زده و بر مبنای فرضیه‌های واقع‌گرایی، سیاست را عرصه منازعه منافع متعارض تلقی می‌نماید. این سنت نظری نیز البته متناسب با نوسانات فرایند همگرایی اروپایی با تحولاتی مواجه بوده است. برخی پیروان این رهیافت با اصلاحاتی تلاش نموده‌اند، ابعاد نوظهور همگرایی اروپایی را نیز در همین چارچوب توصیف نمایند. این طیف با اشاره به نسبت میان همگرایی با نقش دولت‌های ملی بر این باور هستند که فرایند همگرایی به تقویت دولت‌های ملی منجر می‌شود (Brown, 2005:495-522).

اوج‌یابی همگرایی اروپایی در دوران پس از پایان جنگ سرد به تغییراتی در این نظریه منجر شد. روایت بین‌دولتی لیبرال از سوی موراوچیک در این رهگذر ارائه شد. از نظر او، فرایند همگرایی اروپایی ترجمان راه‌حل‌های جمعی برای بهره‌جستن از فرصت‌های اقتصادی بوده و عوامل اقتصادی عامل پیش‌برنده این فرایند به شمار می‌رود. وانگهی نهادهای بین‌المللی فاقد استقلال بوده و به منافع ملی دولت‌ها وابسته می‌باشند و دولت‌ها تنها زمانی به همکاری می‌پردازند که از منافع مشترک برخوردار باشند. وی با تلقی اتحادیه اروپایی به عنوان نهاد بین‌حکومتی، همگرایی اروپا را حاصل مجموعه گزینه‌های عقلانی دولت‌های ملی می‌داند (Moravcsik, 1998:3-4).

در مجموع، بررسی ادبیات همگرایی اروپایی در دوره جنگ سرد مبین غلبه تفسیرهای اقتصادمحور بر فرایند همگرایی اروپایی می‌باشد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشخصه ادبیات همگرایی اروپایی در این دوره، سیاست‌گریزی و بی‌توجهی به مفصل‌بندی نسبت میان سیاست، همگرایی و هویت بوده است (Checkel and Katzenstein, 2009).

موج دوم همگرایی منطقه‌ای یا منطقه‌گرایی جدید حاصل تحولات اقتصاد و سیاست بین الملل در دوره پسا جنگ سرد می‌باشد. اشاعه نهادهای منطقه‌ای و احیای علاقه‌مندی به همگرایی منطقه‌ای در بخش‌ها و مناطق مختلف جهانی و جهانی شدن اقتصادی از مولفه‌ها و عوامل اصلی پیدایی این موج بوده‌اند. پایان جنگ سرد و چرخش از ساختار دوقطبی به ساختار چند قطبی در حوزه اقتصادی به تغییرات چشمگیری در همگرایی منطقه‌ای انجامید. افزایش آزادی عمل و حوزه مانور بازیگران منطقه‌ای و نقش آفرینی منطقه‌گرایی در ارتقای جایگاه بین المللی مناطق از آن جمله بوده‌اند. از سوی دیگر، منطقه‌گرایی سنتی موضوع محور بوده و بر فعالیت در یک بخش همکاری متمرکز بود، اما منطقه‌گرایی جدید پدیده و یا فرایند چند وجهی بوده و بخش‌های مختلف همکاری را دربر گرفته و با جهانی شدن و نظام بین الملل پیوند معناداری یافت. در این معنا منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی به دو فرایند همزمان و مکمل یکدیگر تبدیل شده‌اند (Hettne, et al. 1999)

درس‌های جهانی همگرایی منطقه‌ای

انگیزه نهایی همگرایی و اجتماع سازی از ملاحظات ژئوپلیتیک سرچشمه می‌گیرد. چنان که در اروپا ممانعت از تکرار جنگ میان قدرت‌های اروپایی نقطه عزیمت همگرایی منطقه‌ای را تشکیل می‌داد. در این راستا، تعامل اقتصاد و سیاست و نهادسازی دو مشخصه همگرایی اروپایی بوده است. به همین سان، اعتمادسازی، پیشگیری از مناقشات، امنیت و ثبات منطقه‌ای از اهداف منطقه‌گرایی آسیایی نیز به شمار می‌رود. بدیهی است، تجربه سایر مناطق جغرافیایی نیز می‌تواند ره آموز همگرایی آسیایی باشد. از این رو مقایسه تجربه همگرایی اروپایی با تجربه منطقه‌گرایی آسیایی در این رهگذر سودمند و روشنگر می‌باشد. تلاش برای دستیابی به چارچوب نظری یکپارچه و واحد از همگرایی منطقه‌ای از سرفصل‌های نظری مهم حوزه روابط بین الملل بوده است. به ویژه اشاعه الگوی اروپایی به مناطق جغرافیایی مختلف جهان مفر و اهرم مناسبی برای اثرگذاری هنجاری اتحادیه اروپایی بر روندهای کلان سیاست بین الملل محسوب می‌شود. مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی فرایندهای همگرایی منطقه‌ای آسیا با الگوها و سرمشق‌های نظری اروپایی و تعمیم مفاهیم و آموزه‌های نظری این تجربه به قاره کهن نیز از این تکاپو حکایت دارد. به بیان دیگر ویژگی بارز این مطالعات سرشت اروپا مدار تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاست‌گذارانه آنها می‌باشد.

همگرایی نوعاً در قالب مفاهیم و آموزه‌های اروپایی تعریف می‌شود. بر مبنای تعریف سنتی همگرایی به فرایند همکاری داوطلبانه دولت‌های ملی برای چشم پوشی از حاکمیت ملی و ادغام حاکمیت‌ها در یک نهاد فراملی اطلاق می‌شود که براساس آن دولت‌های ملی از تصمیمات نهادهای مشترک دائمی پیروی می‌نمایند. در این رهگذر اگرچه نظریه‌های همگرایی و منطقه‌گرایی از تجربه اروپا اثر پذیرفته است، اما به نظر می‌رسد تجربه اروپا تجربه منحصر بفردی بوده و الزاماً در مقام تنها الگوی منطقه‌گرایی هنجاری به همه حوزه‌های جغرافیایی تعمیم پذیر نباشد. وانگهی در اروپا نیز نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای هنوز نتوانسته است تصویر گویا و روشنی از سرشت این فرایند ارائه نماید و همگرایی اروپایی فاقد نظریه غالب می‌باشد (Schmitte and Kim, 2008:15).

تجربه موفقیت آمیز همگرایی اروپایی به مثابه الگوی همکاری بین دولتی و همگرایی منطقه‌ای ارزیابی شده است. با این همه، منتقدان بر این باور هستند که فضای منطقه‌ای آسیای شرقی تفاوت‌های بارزی با شرایط اروپای غربی دوره پس از جنگ جهانی دوم دارد. بر این مبنای، تجربه اروپایی نه به نحو تمام عیار بلکه تنها در مواردی می‌تواند برفضای آسیایی پرتو افکند زیرا شرایط تاریخی سیاست اروپایی با مناطق جغرافیایی دیگر یکسان نبوده و تجربه مشترک تاریخی وجود ندارد (Shu, 2008).

این فرضیه که آسیا برای موفقیت در مسیر همگرایی باید از درس‌های همگرایی اروپایی بهره‌مند شود نکته سودمندی است، اما پیروی از الگوی اروپایی الزاماً با شرایط این قاره منطبق نمی‌باشد. میزان انطباق و یا افتراق دو روایت اروپایی و آسیایی منطقه‌گرایی پرسش‌های متعددی را در پی داشته است. آیا می‌توان تجربه همگرایی در اروپا را که نماد ماهیت کارکردگرایانه همگرایی سیاسی و اقتصادی به شمار می‌رود به آسیا نیز تعمیم بخشید؟ به رغم وجود پاره‌ای اشتراکات میان روندهای منطقه‌گرایی آسیایی با الگوی اروپایی آن به نظر می‌رسد ماهیت و سازوکارهای همگرایی در آسیا از تفاوت‌های بارزی با تجربه اروپایی برخوردار است.

به همین جهت همگرایی آسیایی از ویژگی‌های خاص و متمایز این قاره حکایت داشته و با اروپا تفاوت‌هایی دارد. یکی از این تمایزات به عدم پیروی آسیایی‌ها از منطق فراملی مربوط می‌شود. فراملی‌گرایی در اروپا نیز هنوز به فرجام روشنی منتهی نشده و با

موانع متعددی مواجه می‌باشد. اتحادیه اروپایی که مهم‌ترین تجربه همگرایی در سیاست جهانی به حساب می‌آید، هم هنوز با این مرحله فاصله طولانی دارد. این رهیافت با واقعیات آسیا ناسازگار بوده و دولت-ملت‌های آسیایی تمایلی به انتقال و واگذاری صلاحیت، قدرت و اقتدار خود به نهادهای قاره‌ای فراملی ندارند. یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های همگرایی آسیایی، سرشت سیاسی این فرایند است. اگرچه سیاست و امر سیاسی عامل و هدف اصلی تجربه همگرایی اروپایی نیز به شمار می‌رود، اما آسیا تفاوت‌های محسوسی با اروپا دارد. در اروپا اقتصاد به اهرم اهداف همگرایی سیاسی یعنی آشتی رقبای تاریخی، برقراری صلح و ارتقای جایگاه بین‌المللی به میانجی واگذاری تدریجی بخش‌های مهمی از صلاحیت‌ها و اختیارات دولت‌ملت‌های اروپایی به نهادهای فراملی اروپایی تبدیل شد، حال آن‌که قوام بخشی به دولت-ملت سازی خود یکی از اهداف همگرایی منطقه‌ای در آسیا تلقی می‌گردد. فرهنگ‌های ملی، ساختارهای اجتماعی، الگوهای دولت سازی نظام‌های سیاسی و موقعیت‌های ژئواستراتژیک در آسیا و اروپا با یکدیگر تفاوت دارند.

در این معنا همگرایی آسیایی با روایت‌های فدرالی و فراملی همگرایی در تعارض قرار داشته و روندی بین‌دولتی محسوب می‌شود. معنای دیگر این سخن انطباق بیشتر رهیافت بین‌دولت‌گرایی با شرایط منطقه‌گرایی در آسیا است. به همین سبب برخی پژوهشگران تصور می‌نمایند که در میان نظریه‌های مختلف همگرایی منطقه‌ای، دو رهیافت بین‌دولت‌گرایی و نوکارکردگرایی به رغم برخی کاستی‌ها و عدم انطباق تمام‌عیار می‌تواند در برخی حوزه‌های همگرایی در آسیا سودمند باشد (Schmitte and Kim, 2008:31).

تفاوت شاخص دیگر در زمینه همگرایی آسیایی با مدل اروپایی آن در نقش و جایگاه ایدئولوژی در این دو نوع همگرایی است. اروپا به عنوان یک گروه‌بندی مسیحی از ویژگی‌های یک ایدئولوژی یکسان به عنوان پایه همکاری‌های منطقه‌ای بهره‌برد. این گروه‌بندی حتی به کشوری مثل ترکیه که با این حوزه روابط پیوسته نظامی در قالب ناتو دارد، اجازه حضور در سازوکارهای همگرایی اروپایی نداده است. در آسیا چنین گروه‌بندی ایدئولوژیک مفهوم عینی ندارد، اما آسیا دارای تمدن‌های کهن و مملو از مفاهیم ژرف تمدنی است. لذا می‌توان ارزش‌های تمدنی را جایگزین ارزش‌های ایدئولوژیک ساخت و همگرایی آسیایی را حول این ارزش‌ها تعریف نمود.

به همین دلیل در مناظره‌های نظری غالب در ادبیات همگرایی آسیایی این پرسش‌ها مطرح می‌شوند که آیا آسیا باید از الگوی اتحادیه اروپایی پیروی نموده و به انتقال حاکمیت ملی به نهادهای منطقه‌ای بر اساس ارزش‌های ایدئولوژیک بپردازد و یا الگوی منطقه‌گرایی آسیایی یعنی اجماع سازی تمدنی و آسیایی سازی را در پیش گیرد؟ به نظر می‌رسد آسیا به موازات آن که می‌تواند از تجربه همگرایی منطقه‌ای در اروپا و سایر مناطق جغرافیایی درس‌های سودمندی فرا گیرد، اما با توجه به تمایزات بارز مناطق جغرافیایی مختلف جهان با یکدیگر، آسیا به الگوی همگرایی متناسب با واقعیت‌های این قاره نیاز دارد. به بیان دیگر، آسیا افزون بر بهره‌مندی از تجارب و درس‌های همگرایی در اروپا، نیازمند نظریه‌پردازی همگرایی منطقه‌ای این قاره متناسب با الزامات، اقتضائات و سرشت واقعیات جاری است.

منطقه‌گرایی در آسیا

یکی از مختصات دوران انتقالی نظام بین‌الملل برقراری نسبت تازه میان دو حوزه منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. در این رهگذر گرایش به منطقه‌گرایی و اشاعه نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای یکی از ویژگی‌های بارز دوره انتقالی حاکم بر روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد. این تحول موجب شده است تا مفهوم منطقه نقش شاخصی در شکل‌دهی به نظم جهانی آینده برعهده گیرد. رواج اصطلاحات و تعابیری مانند "جهان مناطق"^۱ و "نظم جهانی چندمنطقه‌ای"^۲ در ادبیات روابط بین‌الملل از این روند حکایت دارد (Katzenstein, 2005, Hurrell, 2007).

به هرحال پایان جنگ سرد فضای مساعدی برای تداوم و تعمیق فرایندهای همگرایی آسیایی پدیدآورده و حاکمیت تدریجی منطقه‌گرایی اقتصادی را به یکی از سرفصل‌های مهم تحولات این قاره تبدیل ساخت. کشورهای آسیایی در این دوره با محیط سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی نوظهور و چالش‌های غیر سنتی مواجه گشتند. رویارویی با چالش‌های مزبور آسیایی‌ها را بیش از پیش به لزوم همکاری قاره‌ای واقف ساخته و در اقبال به همگرایی منطقه‌ای نقش آفرین بوده است. ارتقا همکاری‌های بین

1. World of Regions

2. Multiregional World Order

مناطق متنوع آسیایی، تقویت نهادهای منطقه‌ای موجود و تمهید مقدمات شکل‌دهی به آرایش منطقه‌ای جدید هم از پیامدهای تحول مزبور در منطقه‌گرایی آسیایی به شمار می‌آیند.

بدینسان با توسعه اقتصادهای آسیایی، افق‌های دیگری فراروی همکاری و همگرایی آسیایی‌ها با یکدیگر گشوده شد. در این فضای نوظهور بود که منطقه‌گرایی و آسیاگرایی به بازاندیشی تعاملات بین قاره‌ای و تعمیق و گسترش پیوندهای بین آسیایی مدد رساند. با وجود این، فرایندهای منطقه‌گرایی مناطق مختلف قاره آسیا با یکدیگر تفاوت داشته و هریک از منطق متمایزی پیروی می‌نمایند. این فرایندها در برخی مناطق پیشرفته‌تر و در مناطق دیگر با شتاب کمتری تحقق یافته است. از این حیث، آسیای جنوب شرقی در قالب آسه آن به پیشرفت‌های چشمگیری نایل آمد و آسیای غربی نیز به ویژه در قالب اکو و شورای همکاری خلیج فارس گام‌های بلندی در همکاری‌های منطقه‌ای برداشت. آسه آن که در سال ۱۹۶۷ و در اوج استعمارزدایی و فضای جنگ سرد شکل گرفت در دهه نود سده گذشته به شمال شرقی آسیا نیز تعمیم یافته و اشکالی از همکاری را در عرصه موضوعات غیر نظامی سامان بخشید.

آسیای جنوب شرقی با تحولات ژئوپلیتیک مهمی روبه‌رو بوده و نوعی همسویی و همگرایی نسبی در سیاست خارجی کشورهای این حوزه به چشم می‌خورد. یکی از مهم‌ترین دلایل این تحول، تغییر در رفتار دو قدرت مهم منطقه‌ای است. ژاپن که پیشتر به تعمیق و افزایش همکاری آسیا و اقیانوسیه اقبال نشان می‌داد اینک، آسیای شرقی را هدف استراتژیک مهم تلقی می‌نماید. چین نیز در گروه‌بندی‌های چند جانبه گرایانه حوزه پیرامونی خود مشارکت فعال‌تری داشته است.

از سوی دیگر، بحران مالی و اقتصادی جهانی هم در مقام نقطه عطفی در اقتصاد و سیاست جهانی به بحث جایگاه نوظهور آسیا و قدرت‌های آسیایی در مناظره‌های نظری پیرامون چرخش قدرت در نظام بین الملل دامن زده است. اگرچه روند همگرایی منطقه‌ای تا بروز نشانه‌های بحران مالی جهانی یعنی آغاز سال ۲۰۰۷ ادامه داشت، ولی ظهور بحران مذکور و مشاهده آثار آن بر اروپا بعنوان تجربه با اهمیت در حوزه همگرایی منطقه‌ای، گرایش به این روش را با تأمل مواجه ساخت؛ اما در آسیا این بحران زمینه را برای جستجوی هویت منطقه‌ای مساعدتر گردانده و ضرورت بازاندیشی الگوهای توسعه اقتصادی موجود را در کانون

توجهات عمومی قرار داده است. در عین حال بحران مزبور همزمان بسیاری از آسیایی‌ها را به ارزیابی مجدد جایگاه خود در جهان ناگزیر گردانده و تغییرات بنیادی در روابط بین منطقه‌ای و مناسبات و پیوندهای مناطق جغرافیایی مختلف آسیایی با جهان خارج پدید آورد. با توجه به دامنه و کیفیت منطقه‌گرایی جدید و تفاوت‌های آن با منطقه‌گرایی سنتی از جمله چند وجهی بودن آن، نوع تعامل منطقه‌گرایی با جهان‌گرایی نیز پیچیده‌تر شده است. تعاملات منطقه با جهان‌گرایی در قالب مفاهیم جدید قدرت از جمله قدرت اقتصادی و قدرت فناوری تعریف می‌شود در حالی که در سطح منطقه و درون منطقه خصوصاً مجموعه مناطق متنوع آسیایی در قالب امنیت منطقه‌ای تبیین می‌گردد. به همین سبب ریشه بسیاری از ترتیبات همکاری منطقه‌ای از آسه آن تا شانگهای و شورای همکاری خلیج فارس و اکو نگرانی‌های امنیتی بوده است.

نگاه از زاویه امنیت منطقه‌ای به منطقه‌گرایی در آسیا نگرشی دوسویه است. از یک سو ارتقای ترتیبات امنیتی در یک منطقه از طریق کاهش نگرانی‌های امنیتی با مناطق مجاور به بستری جهت ارتقای سطح توسعه اجتماعی-اقتصادی همه آنها منجر می‌شود و از سوی دیگر بسیاری از کشورهای عضو یک سازمان همکاری در آسیا قادرند ظرفیت‌های آزاد بازار مالی، سرمایه‌گذاری فناوری، جمعیتی و اقلیمی خود را که از عوامل اصلی ارتقای توسعه می‌باشند به عنوان مزیت نسبی در اختیار کشورهای عضو سازمان همکاری مشابه در حوضه‌های بلافصل و یا در کل قاره قرار دهند. تنها شرط تحقق این نوع تعامل، ترتیبات امنیتی مناسب و تضمین‌های امنیتی لازم بین این گروه‌بندیها می‌باشد. از سوی دیگر، ارتقاء ترتیبات امنیتی یک منطقه یا مناطق متنوع آسیایی علاوه بر مساعدت به برقراری امنیت جمعی در آسیا به نوبه خود به افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و دستیابی به الگویی از منطقه‌گرایی در این قاره منجر می‌گردد.

انگیزه‌ها و اهدافی همانند بهره‌جستن از ظرفیت‌های درون آسیایی برای حفظ موازنه و ممانعت از بروز رفتارهای سلطه‌جویانه، پیشبرد همکاری در عرصه‌های کارکردی، حفظ هویت‌های تمدنی، هنجارسازی براساس ارزش‌های مشترک، نهادسازی در عرصه همکاری‌های منطقه‌ای از لوازم موفقیت الگوی منطقه‌گرایی آسیا محسوب می‌شوند.

با توجه به سرشت متنوع قاره آسیا، منطقه‌گرایی در این قاره فرایندی چند وجهی تلقی می‌گردد. در اروپا چالش‌هایی نظیر تداوم رقابت قدرت‌های بزرگ، بحران ملی‌گرایی،

رویای قدرت‌های نوظهور غیر اروپایی در عرصه اروپا و زوال جایگاه پیشین در نظام بین الملل موجب شد تا منطقه گرایی در این حوزه نضج گیرد. آسیاییها هم ناگزیرند تعریف روشنی از دلایل و اهداف منطقه‌گرایی در آسیا ارائه نمایند. به نظر می‌رسد عواملی نظیر توسعه و رفاه اقتصادی، تعاملات فرهنگی و تمدنی، اعتمادسازی سیاسی، پیشگیری از مناقشات، امنیت و ثبات منطقه‌ای بازارهای متعامل و مکمل و از همه مهمتر انتقال مرکز ثقل نظام بین الملل به این قاره، درست برخلاف آنچه در اروپا رخ داد، می‌تواند منطقه‌گرایی در آسیا را از فلسفه وجودی روشنی برخوردار ساخته و مجموعه کشورهای آسیایی را به یک اجتماع هم سرنوشت تبدیل نماید.

درچنین شرایطی، مرحله جدید همکاری‌ها که همگرایی اقتصادی منطقه‌ای است می‌تواند با ارتقای بخشیدن به موقعیت آسیا در اقتصاد بین الملل زمینه بازتعریف الگوی آسیایی توسعه و افزایش نقش کشورهای این قاره را فراهم سازد. به نظر می‌رسد، آسیایی‌ها اینک دریافته‌اند که درغیاب همکاری منطقه‌ای شاید شاهد موفقیت‌های انفرادی باشند، اما از رهگذر همگرایی به موازات موفقیت‌های انفرادی جایگاه خود را در برابر نوسانات موجود حفظ و به جای حاشیه نشینی در نظام بین الملل از مزایا و دستاوردهای بیشتری بهره مند خواهند شد که درغیاب همگرایی میسر نمی‌باشد.

چالش‌های همگرایی آسیایی

همگرایی آسیایی به دلیل مقتضیات جغرافیایی، تاریخی، سیاسی، فرهنگی و روابط بین الملل کشورها و روابط فی‌مابین مناطق متنوع آسیایی در روند توسعه تاریخی خود با چالش‌ها و موانعی هم روبه‌رو بوده است. با توجه به این که سیاست آسیایی محل تلاقی چشم اندازه‌های سیاسی متنوعی است به همین دلیل ساختارهای همکاری و همگرایی سیاسی بین آسیایی هنوز شکننده می‌نماید. تنوع نهادها و آرایش‌های دیپلماتیک همکاری و کثرت طیف‌های بازیگران و قدرت‌های آسیایی یکی از دلایل عمده عدم همگرایی سیاسی در این قاره به شمار می‌رود.

نوع پیوندهای برخی قدرت‌های آسیایی با قدرت‌های فراقاره‌ای نیز یکی دیگر از چالش‌های همگرایی در آسیا به شمار می‌رود. قدرت‌های قاره‌ای و فراقاره‌ای از روایت‌ها و رهیافت‌های متفاوتی پیرامون منطقه‌گرایی در آسیا پیروی می‌نمایند که به رغم برخی

همپوشانی‌ها دارای اهداف و چشم اندازهای رقابت‌آمیزی است. وانگهی قدرت‌های فرمانطقه‌ای یعنی آمریکا و اتحادیه اروپایی از رهیافت‌های ایجابی در زمینه همگرایی آسیایی پیروی نمی‌نمایند، بلکه درصدد هستند تا با تعامل با نهادهای منطقه‌ای آسیا به مدیریت این فرایند پرداخته و بلندپروازی جهانی آسیایی‌ها را مهار نمایند. اتحادیه اروپایی تلاش می‌نماید تا با تعمیم الگوی اروپایی به منطقه گامی دیگر در تحقق بخشیدن به سیاست هنجاری جهانی خود بردارد (Verdun, 2008).

آمریکا در دوره جنگ سرد از حامیان همگرایی اروپایی بود، اما بر خلاف اروپا در دوره جنگ سرد به همگرایی آسیایی نگاه مثبتی نداشت. سیاست آسیایی آمریکا مبین این واقعیت است که این کشور صورت بندی‌های همگرایی منطقه‌ای و آسیایی را که در آنها حضور و یا نفوذ نداشته باشد با منافع خود ناسازگار یافته و اقبال چندانی به آنها نشان نداده است. شکل‌دهی به آرایش و تعریف معیارهای سیاست بین الملل در این قاره ره آموز این سیاست بوده است. تاریخ روابط آمریکا و کشورهای آسیایی از پایان جنگ جهانی دوم بدین سو مبین این واقعیت بوده است که واشنگتن همواره این تصویر را فراقکنی می‌نماید که ضامن تامین امنیت آسیایی‌ها در برابر یکدیگر است. در واقع، تضمین امنیتی آمریکا یا نقش انحصاری این کشور بعنوان ضامن امنیتی در هر سازوکار سیاسی-امنیتی در مناطق متنوع آسیایی تبدیل به یک سنت دیرپا در تعاملات همگرایی در آسیا گردیده است. اقتصادهای آسیایی نیز در این چارچوب عمدتاً به بازارهای اروپایی و آمریکایی معطوف بوده و نخبگان فرهنگی و اقتصادی قاره کهن از رویکردهای غرب محورانه پیروی می‌نمودند. پایان جنگ سرد کشورهای آسیایی را با محیط سیاسی، امنیتی و اقتصادی نوظهور و چالش‌های غیرسنتی مواجه ساخته و موجب شد تا آگاهی از ضرورت همکاری قاره‌ای بیشتر آنها را به سمت همگرایی منطقه‌ای سوق دهد.

نکته حائز اهمیت این است که چرخش آسیایی، آمریکا را نیز به انطباق با روندهای نوظهور قاره کهن ناگزیر ساخته است. تلاش برای تعمیق روابط با آسه آن به موازات تداوم رهیافت دوجانبه‌گرایی در روابط با کشورهای آسیایی از این نکته حکایت دارد. نقش آمریکا در ایجاد اپک و سایر نهادهای فراقیانوسیه‌ای از نکات حایز اهمیت در این رهگذر است. در مجموع، اپک الگوی مورد نظر و نماد منطقه‌گرایی اقتصادی به روایت آمریکایی در این قاره به حساب می‌آید. از این منظر اپک ابزار موثری برای نهادینه‌سازی بین الملل گرای لیبرال در آسیا، ممانعت

از واگرایی منطقه‌ای نسبت به غرب و نوعی بازدارندگی اقتصادی بلندپروازی کشورهای رقیب می‌باشد. مهار چین و ممانعت از شکل‌گیری دیپلماسی و یا گروه‌بندی منطقه‌ای برای خارج‌سازی آمریکا از آسیا از اهداف شاخص واشنگتن به شمار می‌رود (Boulangeri et al.2008)

اتحادیه اروپایی و قدرت‌های محوری آن هم به ویژه با بازنمایی تجربه همگرایی اروپایی به عنوان الگویی جهانی و تلاش برای اثر گذاری هنجاری بر همکاری‌های بین منطقه‌ای با نهادهای آسیایی به پی جویی سیاست‌های آسیایی خود پرداخته‌اند. هدف اصلی اروپایی‌ها حفظ نقش این حوزه در صحنه جهانی و انطباق با الزامات و شرایط آسیایی بوده است. ایجاد سازوکار نهادی موسوم به آسم^۱ در سال ۱۹۹۶ که نخستین اجلاس آن در همان سال با شرکت ۱۵ کشور اروپایی و ۱۰ کشور آسیایی (ژاپن، چین و کره جنوبی و نیز ۷ کشور عضو آسه آن) در تایلند برگزار شد. مفری برای رایزنی و همکاری‌های کشورهای اروپایی و آسیایی ایجاد نموده است. این سازوکار همکاری بین منطقه‌ای ابزاری برای تقویت حضور اقتصادی اروپا در آسیا به منظور بهره جستن از بازارهای منطقه و حفظ رقابت پذیری جهانی اتحادیه و امنیت اقتصادی آن می‌باشد (Casarini 2001)

از منظر درون آسیایی، ژئوپلیتیک از وجه پرننگی در نگاه قدرت‌های آسیایی به همگرایی منطقه‌ای برخوردار بوده و این قاره مفر قدرت نمائی همه قدرت‌های آسیایی به شمار می‌رود. رقابت بین قدرت‌های محوری آسیایی یکی از چالش‌های همگرایی آسیایی محسوب می‌شود. از این رو منطقه‌گرایی در آسیا دارای الگوی یکسانی نبوده و از کارنامه پرتنوعی برخوردار است. روایت‌های متنوع منطقه‌گرایی آسیایی از تجربیات مناطق جغرافیایی مختلف قاره کهن سرچشمه گرفته است. در این معنا می‌توان از "منطقه‌گرایی‌های آسیایی" به جای "منطقه‌گرایی آسیایی" سخن راند. این تجربیات از تلاش‌های همگرایی منطقه‌ای از آسیای جنوب شرقی تا آسیای جنوب غربی در نوسان بوده است. آسه آن و اکو دو تجربه کهن منطقه‌گرایی در آسیا هستند که پیشینه آنها به دوره جنگ سرد باز می‌گردد.

پرسش مهم این است که آیا قدرت‌های آسیایی به منطقه‌گرایی این قاره تنها از منظر ملی می‌نگرند؟ به بیان دیگر آیا آسیای چین محور، آسیای ژاپن محور، آسیای هند محور، آسیای ایران محور و مانند آن روایت‌های غالب منطقه‌گرایی این قدرت‌ها را تشکیل می‌دهد؟ سیاست‌های قدرت‌های آسیایی نوسانات و تحولات متنوعی را شاهد بوده است. از

^۱. Asia-Europe Meeting (ASEM)

این حیث نوعی چالش و اصطکاک تاریخی بین آسیاگرایی و غرب‌گرایی در مواضع و رهیافت‌های این کشورها به چشم می‌خورد، اما در این نکته که آسیا همواره یکی از محورهای اصلی روابط بین‌المللی آسیایی‌ها را تشکیل داده است نمی‌توان تردیدی روا داشت. بدیهی است در فضای سیاست قدرت‌محور سنتی، نگاه آسیاییها به آسیا از سیاست‌های ستیزه‌جویانه، چیره‌طلبانه، رقابت‌آمیز و یا تکاپوی شکل‌دهی به این قاره و مناطق مختلف آن بر مبنای تصویرهای ملی گسسته نبوده است. سیاست‌های پیشین برخی قدرت‌های آسیایی از جمله چین و ژاپن نماد این واقعیت محسوب می‌شد. با وجود این، آسیا همزمان از حافظه تاریخی و تجربیات و میراث مشترکی سود جست است که الهام بخش همکاری و تعامل بین قاره‌ای می‌باشند.

مفهوم آسیاگرایی در سده نوزدهم در ادبیات سیاست بین‌الملل ژاپن رواج یافت و آسیا عرصه قدرت‌نمایی این کشور تلقی شد. ژاپن که در اوایل سده بیستم به شکل‌دهی به آسیا بر مبنای تصویر ژاپنی می‌اندیشد طی دوره جنگ سرد به متحد استراتژیک آمریکا تبدیل شد. اینک ژاپن نه الگو، بلکه مولفه سازنده آسیای شرقی ارزیابی می‌شود. ژاپن به رغم قدرت اقتصادی و حضور آسیایی، سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای مشروطی داشته و در دوره جنگ سرد در چارچوب همگرایی و ائتلاف با آمریکا به جهان و آسیا نگریسته است.

این کشور از پایان جنگ سرد به تقویت اپک و تبدیل توکیو به نماد هم‌پیوندی منافع فراپاسیفیکی پرداخت. بن بست نقش‌آفرینی قاره‌ای اپک از سویی و ظهور قدرت‌های نوظهور آسیایی از سوی دیگر، ژاپنی‌ها را به بازاندیشی راهبرد و سیاست منطقه‌ای خود ناگزیر ساخت. ژاپن اینک منطقه‌گرایی را مغری برای موازنه‌گرایی در اقتصاد جهانی تلقی می‌نماید. حفظ موقعیت رقابتی با قدرت‌های آسیایی و جهانی از اهداف منطقه‌گرایی جدید ژاپنی محسوب می‌شود.

قدرت‌یابی چین یکی از دلایل آسیاگرایی مجدد ژاپنی‌ها را تشکیل می‌دهد زیرا توکیو بر این باور است که این تحول می‌تواند موقعیت سنتی ژاپن را در آسیا تحت الشعاع قرار دهد. این تکاپو سبب شده است تا گرایش‌های آسیایی ژاپن پررنگ‌تر گشته و با تبدیل آسیا به یکی از مخاطبان اقتصادی و بازارهای محصولات ژاپنی مبادلات تجاری این کشور با کشورهای آسیایی افزایش یابد. به هر روی منطقه‌گرایی ژاپنی بازتاب اثرپذیری از تحولات

جهانی شدن و ژئوپلیتیک آسیایی است که سبب شده است تا سرنوشت این کشور به آسیا گره خورد.

ژاپن متناسب با موقعیت اقتصادی خود در دوره جنگ سرد از طرح‌های همگرایی اقتصادی در قالب نهادهای آسیایی به ویژه در جنوب شرق قاره کهن جانبداری نمود. چنانکه آسه آن به کانون جاذبه سیاست ژاپن در منطقه آسیا و اقیانوسیه تبدیل شد. با این همه، ائتلاف با آمریکا همواره بر سیاست آسیایی این کشور سایه افکنده بود. با تحولات دوره پساجنگ سرد و افزایش رقابت چین و ژاپن سیاست آسیایی ژاپن بیش از توجه به اجتماع سازی در آسیای شرقی به اهمیت ائتلاف با آمریکا سوق یافت. جانبداری از نوعی حفظ موازنه در برابر چین و ائتلاف با کره جنوبی، استرالیا و هند یعنی شرکای آمریکایی آسیا از این واقعیت حکایت دارد.

اما آیا این سیاست موازنه جویانه باتوجه به منافع اقتصادی سیاستی پایدار می‌باشد؟ چین فرصتی اقتصادی برای ژاپن تلقی می‌شود. وانگهی ژاپن هنوز به برساختن هویت نوظهور بین‌المللی نپرداخته و از موقعیت اقتصادی گذشته نیز برخوردار نمی‌باشد. به هرروی، اگرچه گرایش منطقه‌ای ژاپن چرخشی در سیاست‌های این کشور محسوب می‌شود، اما منطقه‌گرایی این کشور با تعهدات فرامنطقه‌ای آن تعارض‌هایی دارد و همین امر سبب شده است تا سیاست آسیایی ژاپن با نوعی نوسان مواجه گردد (Regnier and Werner, 2004)

اختلافات مرزی و حاکمیت‌های سرزمینی در شرق و شمال شرق آسیا زمینه ساز ظهور گرایش‌های افراطی ملی‌گرایانه، تعمیق اختلافات دوجانبه و تمایل به هم پیمان سازی‌های فرامنطقه‌ای گردیده است. به طور شگفت‌آوری تقریباً همه اختلافات مرزی باقیمانده از جنگ جهانی دوم در جدار شرقی آسیا حل نشده باقی مانده است. اگرچه آسه آن تجربه کم نظیری در ایجاد سازمان منطقه‌ای با هدف ساماندهی به اختلافات مرزی از طریق گسترش همکاری‌های منطقه‌ای بوده است، اما نباید فراموش کرد که در این سازوکار دوران جنگ سرد، آمریکا تضمین کننده اصلی نظم منطقه‌ای قلمداد می‌شد. چنین ترتیباتی ممکن است با مختصات جدید منطقه در دوران گذار نظام بین‌الملل تطابق نداشته باشد.

به هر روی آسیا با این گونه چالش‌ها و بحران‌ها نیز مواجه می‌باشد. منازعات و رقابت‌های تاریخی بر امنیت و اقتصاد و سیاست آسیا سایه افکنده است، اما این امر سرنوشت محتوم این قاره محسوب نمی‌شود. چنان که اروپا نیز به رغم ستیزه جویی‌های تاریخی در

این مسیر گام‌های بلند و دوران سازی برداشت. از این رو نحوه مواجهه آسیا با مسائل تاریخی خود آینده این قاره را تعیین خواهد نمود.

هویت آسیایی

تعاملات بین کشورهای آسیایی پدیده تاریخی بوده و آسیایی‌ها در هر دو قالب رقابت و همکاری از میراثی کهن برخوردارند. اما در دوران معاصر و در پرتو مواجهه با جهان غرب، تعاملات بین آسیایی تحت الشعاع تعاملات آسیا با اروپا و جهان غرب قرار گرفت. در این دوران تقویت همبستگی آسیایی در برابر غرب به عنوان مفر سرنوشت مشترک در برابر استعمارگرایی علیه غرب مطرح گردیده و آسیاگرایی در رویارویی با تهدید غربی و به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی برای دفاع از آسیا در برابر استعمار غرب تعریف شد.

بنابراین آسیاگرایی مضمونی مکرر در ادبیات سیاسی و بین‌المللی این قاره به حساب می‌آید. آسیاگرایی البته دارای مفاهیم رقیب و روایت‌های مختلفی بوده است. روایت‌های قدرت‌های آسیایی از آسیا و آسیاگرایی با سیاست‌های ملی و یا چیره‌طلبانه آنها گره خورده بود. آسیاگرایی در این معنا در دهه‌های پایانی سده نوزدهم در کشورهای آسیایی در کانون توجه قرار گرفته و ره‌آموز سیاست‌های منطقه‌ای برخی قدرت‌های این قاره گردید. این رهیافت‌ها به دلیل غلبه سرشت ابزاری و سیاست قدرت محور با چالش و بن بست روبه‌رو شد. آسیاگرایی جدید، اما در دهه هشتاد قرن بیستم و به ویژه در کشورهای جنوب شرقی آسیا و با مناظره ارزش‌های آسیایی آغاز گردید.

به هر روی، تجربه بین‌المللی مشترک از جمله دلایلی بود که موجب شد تا آسیایی‌ها، آسیا و همبستگی آسیایی را در دستور کار تاملات نظری و سیاسی خود قرار داده و از اشتراکات فرهنگی و میراث تاریخی مشترک قاره کهن سخن رانند. آسیاگرایی، جهان‌بینی آسیایی، فرهنگ آسیایی و هویت آسیایی در دوران معاصر به ویژه از هنگام مواجهه آسیایی‌ها با جهان غرب در سیاست بین‌الملل معاصر در ادبیات سیاسی کشورهای آسیایی از جمله ژاپن، چین، هند و ایران کاربرد گسترده‌ای یافته است. بنابراین، فراخوان همبستگی، همگرایی و وحدت آسیا از ابتدا با تکاپوی شکل دهی به هویت آسیایی همراه بوده است. هویت آسیایی نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت همکاری منطقه‌ای و ارتقای نقش بین‌المللی آسیا برعهده دارد.

همگرایی منطقه‌ای اگرچه در مراحل نخست حاصل فرایند چانه زنی بین دولتی است اما پیشبرد آن در گرو تکوین هویت منطقه‌ای می‌باشد. ادبیات منطقه‌گرایی تنها زمانی بحث هویت را مورد توجه قرارداد که همکاری‌های منطقه‌ای مزایا، وفاداری‌ها و انتظارات را به مرکز منطقه‌ای جدیدی سوق داده بود. در دوره پسا جنگ سرد و با اهمیت یابی مجدد فرهنگ و امر فرهنگی در روابط بین الملل، موضوع هویت جمعی به مولفه محوری در تبدیل یک منطقه و حوزه جغرافیایی به واحد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و شکل‌دهی به جامعه سیاسی منطقه‌ای تبدیل شده است. در این معنا مفهوم و سرشت هویت منطقه‌ای پیشتر چندان در ادبیات همگرایی مورد توجه نبوده است، اما اینک پیدایی هویت منطقه‌ای یکی از مباحث اصلی همگرایی منطقه‌ای به شمار می‌رود.

در یک چشم‌انداز تاریخی، خاستگاه هویت سیاسی مدرن به نظام وستفالیایی باز می‌گردد که بر مبنای آن الگوی هویت ملی به الگوی غالب هویت سیاسی در سیاست و روابط بین‌الملل تبدیل گشت. به همین سبب، نظریه‌های مختلفی که در باب مفهوم هویت و هویت‌سازی سیاسی ارائه شده‌اند از ادبیات وستفالیایی و الگوی هویت ملی الهام گرفته و از سرمشق‌های نظری سنت ملی‌گرایی اثر پذیرفته‌اند (Giubernau, 2007).

نظریه‌پردازی پیرامون هویت با الهام پذیری از سنت هویت‌سازی مزبور در ادبیات دوره پسا جنگ سرد گستره تازه‌ای یافته است. برخی از نظریه‌ها بر وجه تاریخی و فرهنگی هویت منطقه‌ای تاکید ورزیده و با اتکاء به ویژگی‌ها و مختصات یک حوزه جغرافیایی خاص تعریف متفاوتی از هویت جمعی ارائه می‌نمایند. برخی نیز با ارائه تعریف هنجاری از آنچه که هویت منطقه‌ای باید باشد تعریفی برای تسهیل همگرایی منطقه‌ای عرضه می‌نمایند. تعریف دوم بیش از وجوه فرهنگی و سنتی از نقش رویه‌های سیاسی در شکل‌دهی به هویت منطقه‌ای جانبداری می‌نماید.

هویت منطقه‌ای نوعی هویت اجتماعی است که گروهی از دولت‌ها را به یکدیگر پیوند داده و سرشت بین‌دهنی دارد. از منظر روابط بین‌الملل، هویت منطقه‌ای مولفه محوری فهم همکاری و همگرایی منطقه‌ای به حساب آمده و نماد سنت‌ها و ارزش‌های یک منطقه و حوزه جغرافیایی به شمار می‌رود. افزون بر قومیت، دین، زبان، فرهنگ و تاریخ نیز از مولفه‌ها و عناصر هویت منطقه‌ای محسوب می‌شوند. هویت در قالب هویت ملی پدیده‌ای ذاتی انگارانه و

جوهری است، اما هویت اجتماعی در روزگار جدید امری برساخته قلمداد می‌گردد و از این حیث آسیا می‌تواند بسیاری از مولفه‌های مشترک را به عامل هویت ساز تبدیل نماید. واکاوی فرایندهای منطقه‌گرایی در مناطق مختلف آسیا حاکی از این واقعیت است که هویت آسیایی در کانون همکاری نهادی کشورهای آسیایی قرار نداشته است و به همین سبب آسیا با نوعی "کسری هویتی" مواجه می‌باشد. طرح موضوع "هویت آسیایی" و "ارزش‌های آسیایی" در دهه نود در مقام اهرمی برای غلبه بر این مساله، مبین خودآگاهی نخبگان سیاسی آسیا و تکاپوی این قاره جهت شکل‌دهی به سده آسیایی در سیاست جهانی بوده است.

با توجه به این شرایط، آسیا هنوز فاصله طولانی با هدف نهایی همگرایی منطقه‌ای دارد. همگرایی آسیایی هنوز بر هویت یابی مشترک استوار نشده و سازوکارها و نهادهای قاره‌ای پدید نیامده است. به نظر می‌رسد آسیا از الگوی متمایز آسیایی همگرایی منطقه‌ای می‌تواند پیروی نماید که با الگوی نهادی اروپایی الزاماً مشابه نخواهد بود، اما قادر به حل مسائل منطقه‌ای و افزایش انسجام و هماهنگی منطقه‌ای و برساختن هویت منطقه‌ای خواهد بود، اما برخی دیگر با این آموزه مخالفت ورزیده اند (Schmitte and Kim, 2008).

افق‌های همگرایی آسیایی

هویت‌های ملی در آسیا غالباً در تعامل ریزه‌ویت‌های قومی در قالب هویت‌های سیاسی و ستفالیایی شکل گرفته و پابرجا هستند. کمتر هویت ملی در آسیا برآمده از یک ریزه‌ویت قومی است. اکثر هویت‌های ملی در آسیا در تعامل چندین ریزه‌ویت قومی یا فرهنگی شکل گرفته اند. بسیاری از هویت‌های ملی در آسیا به نوبه خود زیر مجموعه تمدن‌های کهن آسیایی محسوب می‌گردند. هم پوشانی‌های تمدنی تاریخی چه در قالب جنگ و تقابل و چه در قالب صلح و تعامل بستری مناسب برای درک متقابل هویت‌های تمدنی در آسیا فراهم ساخته است. تمدن‌های عظیم قاره آسیا قادرند سنتی جدید در بیان ارزش‌های مشترک آسیایی پدید آورده و همانند روند تبیین هویت‌های ملی، هویت آسیایی را بر مبنای ارزش‌های مشترک تمدنی شکل دهند. لذا پاسخ آسیا به خلاء ارزش‌های ایدئولوژیک مشترک در قیاس با جوامع اروپایی، مراجعه به ارزش‌های مشترک تمدنی آسیایی است.

از منظر عملگرایی، همکاری اقتصادی وجه غالب همگرایی منطقه‌ای کشورهای آسیایی را تشکیل داده است. تاریخ کهن، میراث فرهنگی غنی و تجارب مشترک آسیا زمینه مساعدی برای همگرایی این حوزه فراهم ساخته است. توسعه همکاری اقتصادی و تجاری و صنعتی و افزایش قدرت چانه زنی کشورهای آسیایی و توان رقابتی اقتصادهای آسیایی در بازار جهانی و افزایش نقش آفرینی این قاره در عرصه‌های سیاست بین الملل از شاخص‌ترین اهداف همگرایی اقتصادی و همگرایی سیاسی این قاره قلمداد می‌شوند. این فرایند در چارچوب و فضای شبکه‌محور متنوعی مرکب از ائتلاف‌های چندجانبه، نهادهای منطقه‌ای و مشارکت اقتصادی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای صورت پذیرفته است.

امروزه جایگاه آسیا به طور فزاینده‌ای در عرصه تجارت جهانی و درون منطقه‌ای ارتقا می‌یابد و این فضا به همگرایی منطقه‌ای کمک می‌نماید. در حال حاضر میزان مبادلات تجاری بین آسیایی‌ها به نحو چشمگیری افزایش یافته است و به نظر می‌رسد قاره کهن در صدد مفهوم پردازی الگوی اقتصادی متمایزی می‌باشد

علاوه بر تجارت امروزه با تحولات در حوزه انرژی و کاهش نیازهای غرب به منابع انرژی خاورمیانه و وابستگی متقابل بازارهای تولید و مصرف انرژی‌های فسیلی در قاره آسیا به یکدیگر و افزایش بهم پیوستگی درون منطقه‌ای در حوزه انتقال و سرمایه‌گذاری و فناوری انرژی بین شرق و غرب آسیا، ظرفیت موضوعی تازه‌ای نیز در اختیار همگرایی آسیایی قرار گرفته است.

باتوجه به اینکه آسیا از نظر جمعیتی، درآمد سرانه، شاخص‌های توسعه و نظام‌های سیاسی ناهمگن است، لذا نظر می‌رسد عمل گرایی می‌تواند شالوده مناسب‌تری برای پیشبرد اهداف همگرایی این قاره فراهم آورد. همگرایی آسیایی همچنین می‌تواند ابعاد اقتصادی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی و بین المللی داشته باشد. آسیب‌شناسی و شناسایی نقاط قوت و ضعف منطقه‌گرایی آسیا و ارتقای هم پیوندی و همکاری میان کشورهای این قاره به منظور توسعه، ارتقاء همکاری‌های بین قاره‌ای و ارتقاء جایگاه جهانی آسیا در نظام بین‌الملل یکی از راهکارهای موثر در قوام بخشی به همگرایی قاره‌ای آسیا محسوب می‌شود. آسیا برای رویارویی با چالش‌های نوظهور نیازمند بازتعریف و بازسازی نهادهای منطقه‌ای و رهیافت چندجانبه‌گرایی است. تمامی این رویکردها می‌توانند بصورت همزمان و یکپارچه دنبال گردند.

نتیجه‌گیری

آسیا در تاریخ معاصر به رغم برخورداری از برخی مولفه‌های قدرت نظیر سرزمین و جمعیت، سهم اندکی در سیاست و اقتصاد داشت، اما اینک به میانجی توسعه اقتصادی شگفت‌انگیز خود مجدداً به مدار تاریخ بازگشته است. به نحوی که کشورهای آسیایی برای نخستین بار در تاریخ مدرن از قدرت ایفای نقش در نظام بین‌الملل برخوردار شده‌اند. در پرتو این تحول، جهان و آسیا تجربه تاریخی جابه‌جایی مراکز قدرت و ثروت از اقیانوس اطلس شمال به آسیا را تجربه می‌نماید. با وجود این، اگرچه آسیا در دوره انتقالی به سرمی‌برد، اما هنوز فاقد ساختارهایی است که با ویژگی‌های نوظهور این قاره منطبق باشد.

همگرایی منطقه‌ای و منطقه‌گرایی از مولفه‌های تمایزبخش نظام بین‌الملل معاصر محسوب می‌شود. منطقه‌گرایی منطق غالب اقتصاد و سیاست آسیایی در دوره جنگ سرد به حساب نمی‌آمد اما این رهیافت به ویژه از دهه نود در آسیا رونق یافته و عمدتاً هم به آسیای جنوب شرقی معطوف بوده است. در مجموع مناطق مختلف آسیا از آسیای شرقی تا آسیای غربی هر یک متناسب با موقعیت و مقتضیات سیاسی و اقتصادی خود روندهایی از همگرایی را طی نموده و تجربیاتی از منطقه‌گرایی را شاهد بوده‌اند. همگرایی منطقه‌ای در آسیا در مقایسه با سایر حوزه‌های جغرافیایی از منطق و مسیر متفاوتی پیروی نموده است. ارتقا همکاری بین مناطق متنوع آسیایی، تقویت نهادهای منطقه‌ای موجود و تمهید مقدمات شکل‌دهی به آرایش منطقه‌ای جدید، منطقه‌گرایی آسیایی را با تحولات جدیدی روبه‌رو ساخته و موجب شد تا کشورهای آسیایی به بازاندیشی تعاملات بین آسیایی بپردازند. با این همه، منطقه‌گرایی آسیایی با موانع و چالش‌هایی مواجه بوده است.

در حال حاضر روایت‌های درون منطقه‌ای همگرایی بر آسیا غلبه یافته است و به ویژه مناطق شرق و غرب این قاره گام‌های بلندی در جهت همگرایی برداشته است. اما به رغم حجم تجاری بالای مناطق درون آسیایی و بین آسیایی هنوز هیچ نهاد منطقه‌ای نمایندگی فرایند همگرایی آسیایی را برعهده ندارد. به بیان دیگر هنوز میان این تجربه‌ها پیوند معناداری برقرار نشده و روایت متنوع منطقه‌گرایی آسیایی مکمل یکدیگر نشده‌اند. از این منظر، منطقه‌گرایی آسیایی در تمام حوزه‌ها و مناطق جغرافیایی این قاره هنوز تمام عیار نبوده و طرحی ناتمام محسوب می‌شود. شکل‌دهی به نوعی مناسبات بین منطقه‌ای می‌تواند زمینه را برای همگرایی در سطح قاره‌ای نیز مساعدتر گرداند. به نظر می‌رسد

رقابت‌های قدرت محور میان این نهادهای منطقه‌ای ناشی از قدرت‌های آسیایی که در پی گسترش نفوذ خود و شکل‌دهی به همگرایی آسیایی با تصویر خود می‌باشند یکی از موانع قابل توجه در این زمینه بوده است.

تصویر مزبور از این واقعیت حکایت دارد که در حال حاضر روایت‌های درون منطقه‌ای بر فرایند همگرایی در آسیا غلبه یافته است، اما به رغم حجم تجاری بالای مناطق درون آسیایی و بین آسیایی هنوز هیچ نهاد منطقه‌ای نمایندگی فرایند همگرایی آسیایی را برعهده ندارد. به بیان دیگر هنوز میان این تجربه‌ها پیوند معناداری برقرار نشده و روایت‌های متنوع منطقه‌گرایی آسیایی مکمل یکدیگر نشده‌اند. از این منظر منطقه‌گرایی آسیایی در تمام حوزه‌ها و مناطق جغرافیایی این قاره فرایندی تمام عیار نبوده و طرحی ناتمام محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد شکل دهی به نوعی مناسبات بین منطقه‌ای می‌تواند زمینه را برای همگرایی در سطح قاره‌ای نیز مساعدتر گرداند.

در این میان مفهوم امنیت دستجمعی در آسیا به عنوان قوام‌دهنده هر دیدگاه همگرایی منطقه‌ای هنوز توسعه نظری لازم را نیافته است. اگرچه اکثر سازکارهای منطقه‌ای در آسیا در پاسخ به نگرانی‌های امنیت منطقه‌ای شکل گرفته و یا حداقل امنیت منطقه‌ای یکی از محورهای مقوم همکاری منطقه‌ای در مناطق متنوع آسیایی بوده است، اما قدرت‌های فرامنطقه‌ای خود را تضمین کننده اصلی امنیت منطقه‌ای تلقی می‌نمایند.

از سوی دیگر در ادبیات منطقه‌گرایی و همگرایی آسیایی هنوز تصویر روشنی از حوزه جغرافیایی این قاره ارائه نشده است. با توجه به وسعت آسیا در مقام بزرگترین قاره جهان هنوز مفهوم پردازی تمام عیار و روشنی از دامنه جغرافیایی و تنوع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و زبانی آن در ادبیات موجود صورت نپذیرفته است. به بیان دیگر همگرایی منطقه‌ای در هر یک از مناطق آسیایی از روایت متفاوتی برخوردار بوده و همگرایی قاره‌ای و یا به تعبیر دیگر، منطقه‌گرایی در سطح آسیا هنوز در کانون ادبیات سیاست و اقتصاد آسیایی قرار نگرفته است. این موضوع می‌تواند به یکی از محورهای مناظره نظری در سطح کشوری و قاره ای تبدیل شود.

با وجود این، کاستی‌های موجود ناظر بر امتناع همگرایی آسیایی نمی‌باشد، بلکه موقعیت باز یافته قاره کهن در نظام بین الملل و تجربیات پراکنده و گسسته مناطق مختلف آسیایی نمایانگر این واقعیت است که همگرایی آسیایی یک امکان و فرصت تاریخی در افق

قاره کهن در سده‌ای محسوب می‌شود که به سده آسیایی نیز آوازه یافته است. در این رهگذر به نظر می‌رسد هم سرنوشتی و منطق وابستگی متقابل در آسیا همگرایی مناطق این قاره را به الزام تبدیل نموده است.

نظر به این که اقتصادهای آسیایی هم در آسیا و هم در جهان از نقش و جایگاه اثرگذاری برخوردار شده اند و مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور نیز در این قاره قرار دارند، همگرایی اقتصادی قاره‌ای می‌تواند مبنایی برای همکاری‌های سیاسی و فرهنگی کشورهای آسیایی نیز فراهم سازد. تجربه منطقه‌گرایی مبین این نکته است که بدون عوامل وحدت بخش بین‌المللی، هویت منطقه‌ای و طرح‌های همکاری عینیت نمی‌یابند. تردیدی نیست که دغدغه‌های مشترکی کشورهای آسیایی را به پیشبرد همگرایی منطقه‌ای سوق می‌دهد، اما ایده اشتراکات آسیایی مادامی که با ساختارهای انضمامی همراه نگردد بیشتر در مرحله انتزاعی باقی خواهد ماند.

به نظر می‌رسد امروزه "آسیایی شدن آسیا" دیگر بحثی صرفاً دانشگاهی و نظری نمی‌باشد زیرا نوعی خودآگاهی آسیایی و هویت منطقه‌ای به ویژه در عرصه‌های تمدنی، بین‌المللی و اقتصادی خصوصاً در عرصه تجارت و انرژی میان کشورها و مناطق مختلف قاره کهن به تدریج در حال پدیدار شدن است. افزون بر این، اگرچه آسیا با چالش‌ها و بحران‌هایی نیز مواجه بوده و رقابت‌های تاریخی بر امنیت و اقتصاد و سیاست آسیا سایه افکنده است، اما این امر سرنوشت محتوم این قاره محسوب نمی‌شود. چنان که اروپا نیز به رغم ستیزه‌جویی‌های تاریخی در این مسیر گام‌های بلند و دوران‌سازی برداشت. از این رو نحوه مواجهه آسیا با مسائل تاریخی خود آینده این قاره را تعیین خواهد نمود.

- Boulanger, et al.(2008), " Regionalisme en Asie : Un Chantier, Trois Concepts", *Mondes en Développement*, Vol.36/4-No144.
- Brown, Garrett Wallace (2005), " State Sovereignty, Federation and Kantian Cosmopolitanism ", *European Journal of International Relations* 2005; 11.
- Brzezinski, Zbigniew (2012), *Strategic Vision: America and the Crisis of the Global Power*, New York, Basic Books.
- Casarini, Nicola (2008), " What Role for the European Union in Asia? An Analysis of the EU'S Asia Strategy and the Growing Significance of EU-China Relations ", *Current Politics and Economics of Asia*, Volume 17, Issue 1.
- Checkel, Jeffrey T. and Peter J. Katzenstein (2009), *European Identity*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Deutsch, Karl (1968), *The Analysis of International Relations*, Englewood Cliffs, Prentice-Hall.
- Green, Michael J. (2008), " The Iraq War and Asia: Assessing the Legacy ", *The Washington Quarterly*, Spring 2008, 31:2.
- Guibernau, Monserrat (2007), *The Identity of Nations*, Cambridge: Polity Press.
- Hettne, Björn et al (eds.), *New Regionalism*, London, Basingstoke Macmillan.
- Hoffman, Stanley (1966), "Obstinate or Obsolete? The Fate of the Nation State and the Case of Western Europe." *Daedalus* 95.3 (Summer): 862-915.
- Haas, Ernst (2004), *The Uniting of Europe: Political, Social and Economic Forces (1950-1957)*, South Bend, University of Notre Dame Press.
- Hoffmann, Stanley (1994)," 'Europe's Identity Crisis Revisited ", *Daedalus*123, No.2:1.
- Hurrell, Andrew (2007), " One world? Many worlds? The Place of Regions in the Study of International Society", *International Affairs*, 83:1.
- Katzenstein,Peter J (2005), *A World of Regions: Asia and Europe in the American Imperium*, New York, Cornell University Press.
- Nandkishore, Nandu (2012), " The Emerging Markets in Nestlé: The Role of India" A presentation by Mr. Nandu Nandkishore, Executive Vice President Nestlé S.A., Swiss-Indian Chamber of Commerce, September, 13, 2012, www.sicc.ch.
- Marelli, Enrico and Signorelli, Marcello(2011), "China and India: Openness, Trade and Effects on Economic Growth ", *The European Journal of Comparative Economics*, Vol. 8, No. 1.
- Milward, Alan. S. (1992) *The European Rescue of the Nation-state*, London, Routledge.
- Moravcsik, Andrew (1998) *The Choice for Europe: Social Purpose & State Power From Messina to Maastricht*, New York, Cornell University Press.

- Regnier, Philippe and Werner, Daniel (2004), *Japan and Multilateral Diplomacy*, Ashgate Press.
- Schmitter, Philippe C., and Kim, Sunhyuk, " Comparing Processes of Regional Integration: European "Lessons" and Northeast Asian Reflections ", *Asian Perspective*, Volume 17, Issue 1.
- Shaw, M. Timothy, " Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata (2007), "Global and/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa" ", *Third World Quarterly*, 28:7 (2007).
- Shu, Min, " Franco- German Reconciliation and its Impact on China and Japan: Scholarly Debate ", *Current Politics and Economics of Asia*, 2008, Volume 17, Issue 1.
- Verdun, Amy (2008), " The European Union and Asia: What is There to Learn?", *Current Politics and Economics of Asia*, Volume 17, Issue 1.
- Wallace, William (1990), *The Transformation of Western Europe*, London, Printer
- White, Hugh (2011), " Power Shift: Rethinking Australia's Place in the Asian Century ", *Australian Journal of International Affairs*, 65:1.